



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مفاهی
موضوع جزئی: مقدمه دوم: آیا مفهوم از صفات مدلول است یا دلالت؟ -
مقدمه سوم: آیا نزاع در باب مفهوم صغروی است یا کبروی؟
تاریخ: ۵ / بهمن / ۱۳۹۹
مصادف با: ۱۰ جمادی الثانی ۱۴۴۲
جلسه: ۶۹
سال دوازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

عرض کردیم قبل از ورود به بحث از مفاهیمی که باید در مورد آنها بحث شود مقدماتی را باید متعرض شویم.

مقدمه اول در مورد تعریف مفهوم بود که دیروز بیان شد

مقدمه دوم (آیا مفهوم از صفات مدلول است یا از صفات دلالت؟)

محقق خراسانی معتقد است اگر مفهوم را وصف برای مدلول بدانیم شبهه است و اگر کسی آن را وصف برای دلالت بداند، وصف به حال متعلق موصوف است و لذا مجاز و به نوعی مسامحه محسوب می‌شود. زیرا مربوط به خود موصوف نیست بلکه وصفی است که حال متعلق موصوف است.

می‌خواهیم ببینیم این سخن درست است یا خیر؟ (هرچند بر این بحث ثمره عملی مترتب نمی‌شود لکن از نظر علمی مفید فایده است.) برای اینکه این مسئله بیشتر روشن شود، لازم است اشاره‌ای به اختلاف بین قدما و متأخرین درباره نحوه دلالت مفهوم مخصوصاً جمله شرطیه بکنیم. کسانی که قائل به وجود مفهوم هستند، بینشان اختلاف است که چگونه مفهوم استفاده می‌شود، کسانی که قائل به وجود مفهوم نیستند، بحثی ندارند، اما قائلین به مفهوم در کیفیت استفاده مفهوم اختلاف دارند؛ حال این را در مورد جمله شرطیه که شاید مهمترین مفهوم است عرض می‌کنیم.

۱. مبنای قدما

به نظر قدما علت اینکه ما از جمله‌ای که در آن شرطی ذکر شده است مفهوم استفاده می‌کنیم این است که وقتی کسی مثل مولا در مقام امر و انشای حکم، شرطی را در کنار حکم خودش بیان می‌کند، عقل از آن استفاده می‌کند که این شرط مدخلیت در حکم دارد، عقل بین این شرط و حکم معلق بر آن ارتباط می‌بیند و نتیجه می‌گیرد که این شرط در ثبوت حکم مدخلیت دارد. وقتی گفته می‌شود «ان جائک زید فاکرمه» در حالیکه گوینده مختار، عاقل، متوجه است، معلوم می‌شود برای مجئی زید مدخلیتی در ثبوت حکم و وجوب اکرام او قائل بوده، زیرا این متکلم عاقل، مختار و متوجه، می‌توانست اکرام زید را واجب کند و آن را معلق بر مجئی او نکند. لذا عقل وقتی این جمله و این کلام را از گوینده عاقل، مختار و متوجه می‌شنود، می‌گوید: حتما حکم معلق بر این شرط است و اگر این شرط دخالتی در حکم نداشت، چرا اساساً این گوینده آن را بیان کرده است. لذا می‌گویند: از این نتیجه می‌گیریم که اگر زید نیاید اکرام او واجب نیست، «ان لم یجئک زید فلا یجب اکرامه».

۲. مبنای متأخرین

متأخرین قائلند مفهوم از راه علیت منحصره استفاده می‌شود. قائلین به مفهوم در بین متأخرین نیز در نحوه استفاده علیت منحصره اختلاف دارند:

بعضی از آنها معتقدند ادات شرط دلالت بر علیت منحصره می‌کند، یعنی اساساً وضع ادات شرط برای همین معنا است، ادات شرط وضع شدند برای دلالت بر علیت منحصره.

بعضی معتقدند علیت منحصره از راه اطلاق ادات شرط یا جمله شرطیه استفاده می‌شود.

این مباحث در آینده مطرح خواهد شد، اما آنچه الان مورد نظر است، این است که متأخرین معتقدند استفاده مفهوم از این راه است نه حکم عقل، حال می‌تواند از راه وضع باشد، از راه اطلاق باشد، و نظائر آنها.

حال می‌خواهیم ببینیم بر مبنای قدماء و بر مبنای متأخرین مفهوم، وصف مدلول است یا وصف دلالت؟
بنابر مبنای قدماء

بر طبق مبنای قدماء مفهوم اساساً نه وصف مدلول است و نه وصف دلالت. زیرا به نظر آنها مفهوم اساساً یک حکم عقلی است، یعنی عقل در مواجهه با قضیه شرطیه می‌گوید: چون گوینده شخص عاقل، مختار متوجه است و در عین حال حکم را معلق بر شرطی کرده، این حاکی از آن است که این شرط در ثبوت حکم دخالت دارد، به نحوی که اگر این شرط نباشد حکم نیز ثابت نیست. لذا استفاده مفهوم بر اساس حکم عقل است و اگر پای عقل به میان آمد، دیگر هیچ ارتباطی با دلالت و مدلول پیدا نمی‌کند. لذا بر مبنای قدماء به کلی این مسئله بلا وجه و بلا موضوع است.

بنابر مبنای متأخرین

خود محقق خراسانی جزء این دسته است. اگر ما گفتیم مفهوم از طریق علیت منحصره استفاده می‌شود به این معنا که چون واضع ادات شرط را برای این معنا (یعنی علیت منحصره) وضع کرده، آنگاه باید بگوییم مفهوم یک وصفی است برای مدلول، منتهی ما یک جمله منطوقیه داریم که مدلول مطابقی و تضمنی و التزامی هم دارد، حال اگر گفتیم مفهوم عبارت است از همان مدلول التزامی جمله منطوقیه، در این صورت قهراً باید بگوییم: این وصف برای مدلول است، وقتی می‌گوییم مفهوم عبارت است از مدلول التزامی قضیه منطوقیه، این روشن می‌کند که وصف برای مدلول التزامی است. اگر گفتیم وصف برای مدلول التزامی است، قهراً می‌توانیم بگوییم وصف برای دلالت هم می‌باشد، جای‌ی که بشود مفهوم را وصف برای مدلول قرار داد، از جهت دیگر می‌توانیم آن را وصف برای دلالت نیز قرار دهیم.

اگر گفته شود قضیه منطوقیه آن است که دلالت مطابقه و تضمن دارد، مفهوم هم آن است که مثلاً از راه دلالت التزامی استفاده می‌شود. در دلالت مطابقی ما یک «دال» داریم و یک «مدلول» داریم و یک «دلالت». «دال» همان الفاظ هستند که معنای خودشان را می‌رسانند. «مدلول» خود آن معنا است که از آن الفاظ استفاه می‌شود. «دلالت» هم یعنی همان نقشی که الفاظ برای راهنمایی به سوی معانی دارند. اگر ما در مورد یک لفظی (فارغ از این بحث مفهوم) گفتیم به دلالت مطابقی بر این معنا دلالت می‌کند، لفظ انسان به دلالت مطابقی دلالت می‌کند بر حیوان ناطق، می‌توانیم بگوییم دلالت انسان بر حیوان ناطق دلالت مطابقی است، در عین حال می‌توانیم بگوییم: حیوان ناطق مدلول مطابقی یا معنای مطابقی انسان است. هم چنین می‌توانیم بگوییم انسان دال بالدلالة المطابقية علی الحيوان الناطق، بسته به این است که ما از کدام منظر به این لفظ و معنا نگاه کنیم، در دلالت تضمن و التزام هم همینطور است

عرض کردم این را فارغ از بحث مفهوم بررسی می‌کنیم و بعد می‌آییم در بحث مفهوم تطبیق می‌کنیم) مثلاً گفته می‌شود عدد چهار به دلالت التزامی دلالت بر زوجیت می‌کند. پس اینجا می‌توانیم بگوییم زوجیت مدلول التزامی عدد چهار است و می‌توانیم بگوییم اربعه و عدد چهار به دلالت التزامی دلالت بر زوجیت می‌کند. اگر نظر به آن نحوه راهنمایی باشد می‌گوییم این عدد چهار است که ما را دلالت می‌کند، اگر به زوجیت نگاه کنیم می‌گوییم این مدلول آن است، خود عدد چهار هم می‌شود «دال».

پس در دلالت مطابقی و تضمینی و التزامی به طور کلی می‌توانیم تارة از ناحیه خود «دلالت» آن را متصف کنیم به مطابقی بودن، اخیری خود «دال» را به مطابقی بودن متصف کنیم و ثالثاً «مدلول» را به مطابقی بودن متصف کنیم، همچنان که در تضمین و التزام این چنین است. یک وقت می‌گوییم این دال، بالدلالة الالتزامية، این دال بر معنای التزامی است، یک وقت می‌گوییم: این دلالت اساساً دلالت التزامی است، یک وقت می‌گوییم خود مدلول التزامی است، یعنی التزامی بودن و تضمینی بودن و مطابقی بودن می‌تواند موصوفش هم دال باشد، هم مدلول باشد و هم دلالت.

حال این را در مفهوم پیاده می‌کنیم. اگر گفتیم مفهوم عبارت است از مدلول التزامی قضیه، یعنی مثلاً معتقد شویم قضیه شرطیه دلالت می‌کند بر علیت انحصاری شرط برای ثبوت حکم، یعنی تنها در فرض این شرط این حکم ثابت می‌شود، حکم منحصر در این شرط شده است، حال این علیت منحصره را چه از راه وضع استفاده کنیم و چه از راه اطلاق، فرق نمی‌کند مهم این است که وقتی گفته می‌شود «ان جائك زيد فاکرمه» این یک مدلول التزامی دارد که عبارت است از «ان لم یجئک زيد فلا یجب اکرامه»، «ان لم یجئک زيد فلا یجب اکرامه» که به عنوان مفهوم شناخته می‌شود و معنایش همان مدلول التزامی آن قضیه منطوقیه است، آیا نمی‌تواند وصف برای دال باشد، نمی‌تواند وصف برای مدلول باشد، نمی‌تواند وصف برای دلالت باشد؟

تارة می‌گوییم «جمله «ان جائك زيد فاکرمه» بالدلالة الالتزامية تدل علی المفهوم، این می‌شود وصف برای دلالت، یک وقت هم می‌گوییم: «ان لم یجئک زيد، فلا یجب اکرامه» مدلول التزامی منطوق است، یعنی این مفهوم آن منطوق است. اگر این را مفهوم آن قضیه دانستیم معنایش این است که مفهوم می‌توان وصف برای مدلول باشد. چنانچه می‌تواند وصف برای خود دال باشد، ما می‌گوییم: آن جمله دال علی المفهوم. اگر گفتیم در مدلول (فارغ از مفهوم) در هر کلمه‌ای، در هر لفظی که یک معنای تضمینی، التزامی و مطابقی دارد، فارغ از جمله و قضیه، در مفردات خود مطابقی بودن، تضمینی بودن، می‌تواند وصف برای «دال»، وصف برای «دلالت» و وصف برای «مدلول» باشد؛ در مورد مفهوم هم می‌توانیم این را بگوییم، زیرا مفهوم طبق بعضی از تعاریف همان مدلول التزامی است. لذا اگر مدلول التزامی در مفردات این قابلیت را داشته باشد، مثل مدلول التزامی و تضمینی، در مورد مفهوم هم می‌توانیم بگوییم. البته روشن است این فقط بنا بر اینکه ما برای مفهوم معنای مدلول التزامی قائل باشیم شاید خیلی واضح باشد و قابل قبول باشد.

لذا اینکه محقق خراسانی می‌فرماید: مفهوم وصف برای مدلول است و نه وصف برای دلالت و اگر کسی بگوید این وصف برای دلالت است، وصف به حال متعلق موصوف است و تجوز است این حرف درست نیست ما عرضمان این است که این سخن محقق خراسانی تمام نیست. همانطور که یک لفظ مفرد که دارای اقسام سه‌گانه دلالت است و این دلالتش به اعتبارات مختلف متصف شود به اوصافی می‌توانیم بگوییم دلالت مطابقی داریم، دلالت التزامی داریم، دلالت تضمینی و کذلک در مورد مدلول و دال؛ در باب مفهوم نیز می‌توانیم چنین سخنی را مطرح کنیم. لذا این سخن محقق خراسانی محل اشکال است.

مقدمه سوم (آیا نزاع در باب مفهوم صغروی است یا کبروی؟)

قبل از اینکه به این سؤال پاسخ دهیم خود این سؤال را باید تفسیر کنیم. معنای صغروی یا کبروی بودن نزاع چیست؟ در باب مفهوم اختلافی بین بزرگان وجود دارد، عده‌ای مفهوم را می‌پذیرند و عده‌ای آن را منکر می‌شوند، این نزاع در چیست؟ اصلاً اینجا معنای نزاع صغروی و نزاع کبروی چیست؟ اول باید این معلوم شود تا برویم به سراغ پاسخ آن.

به طور کلی در مسائلی که در علم اصول مطرح می‌شود نزاع، نزاع کبروی است. منظور از نزاع کبروی این است که بحث می‌کنیم مثلاً از اینکه آیا خبر متواتر حجت است؟ قطع حجت است یا خیر؟ اجماع حجت است یا خیر؟ خبر واحد حجت دارد یا خیر؟ یعنی در علم اصول بحث می‌کنیم از حجت این امور؛ بحث اصلی و مقصد اصلی در علم اصول این است، حجت این امور را مورد بحث قرار می‌دهیم. اما در مورد مفهوم مسئله متفاوت است. مثلاً در جمله شرطیه می‌گوییم: «ان جائک زید فاکرمه» می‌گوییم: مفهومش این است که «ان لم یجئک زید فلا یجب اکرامه».

اینجا نزاع صغروی به این معنا است که آیا این قضیه شرطیه منطوقیه اصولاً مفهومی دارد یا خیر؟ بحث در اصل وجود مفهوم است. اینکه آیا اساساً جمله‌ای با این ترتیب که «ان لم یجئک زید فلا یجب اکرامه» از آن قضیه استفاده می‌شود یا خیر؟ به عبارت دیگر در این قضایا یک قضیه داریم یا دو قضیه؟ یک قضیه یعنی همین منطوق؛ دو قضیه یعنی اینکه علاوه بر منطوق یک قضیه‌ای هم داریم به نام مفهوم.

نزاع کبروی معنایش این است که آیا این قضیه دوم حجت است یا خیر؟ اگر بحث می‌کنیم از حجت خبر واحد معنایش این است که اصل وجود خبر واحد دیگر محل بحث نیست، فقط می‌خواهیم ببینیم خبر واحد حجت دارد یا خیر؟ این می‌شود بحث کبروی، اینجا هم اگر بحث کنیم آیا این مفهوم حجت دارد یا خیر؟ این می‌شود نزاع کبروی، اما اگر در اصل وجود مفهوم بحث کنیم این می‌شود نزاع صغروی. اصلاً چنین قضیه‌ای در کنار آن قضیه منطوقیه می‌باشد یا خیر؟ از اصل وجودش بحث می‌شود.

پس اینکه سؤال شد نزاع در باب مفهوم نزاع کبروی است یا صغروی؟ منظور این است که آیا نزاع در اصل وجود مفهوم است یا در حجت مفهوم؟ وقتی می‌گوییم نزاع صغروی است معنایش این است که در اصل وجود مفهوم نزاع است. عده‌ای می‌گویند: مفهوم وجود دارد و عده‌ای می‌گویند مفهوم نیست و چنین قضیه‌ای وجود ندارد. وقتی می‌گوییم نزاع کبروی است معنایش این است که چنین قضیه‌ای وجود دارد منتهی اختلاف و بحث در حجت و اعتبارش است آیا می‌شود چنین قضیه‌ای را معتبر دانست یا خیر؟ پس در درجه اول باید این معنا روشن شود که منظور از نزاع صغروی و کبروی چیست؟ که معلوم شد.

اینکه ما بحث می‌کنیم نزاع در باب مفاهیم نزاع کبروی است یا صغروی در یک جمله این است که آیا نزاع در باب مفاهیم نزاع در اصل وجود مفهوم است یا نزاع در حجت و اعتبار مفهوم؟

اگر بخواهیم به این سؤال پاسخ دهیم قهراً باید این مسئله بنابر مبنای متأخرین و بنابر مبنای قدما بررسی کنیم.

بر مبنای قدما

طبق مبنای قدما که مفهوم از راه عقل استفاده می‌شود و کاری به وضع ادات شرط و اطلاق جمله شرطیه و علت منحصره ندارد، نزاع صغروی است. وقتی قدما قائلند عقل در مواجهه با قضیه «ان جائک زید فاکرمه» با توجه به اینکه گوینده عاقل، مختار، متوجه است، در می‌یابد که از نظر این گوینده حکم معلق بر این شرط است، لذا اگر شرط نباشد به نظر عقل حکم ثابت نیست. یعنی می‌خواهند بگویند: چنین قضیه‌ای وجود دارد. از قدما کسانی که معتقد به مفهوم می‌باشند منظورشان این است که این قضیه وجود

دارد و عقل چنین قضیه‌ای را استفاده می‌کند ولی منکرین منظورشان این است که چنین قضیه‌ای وجود ندارد و عقل چنین حکمی را استفاده نمی‌کند.

پس بنا بر مبنای قدما نزاع صغروی است، یعنی در اصل وجود مفهوم بحث است. منکرین این مفهوم را انکار می‌کنند، به این معنا که می‌گویند عقل چنین حکمی ندارد. قائلین به مفهوم معتقدند که چنین قضیه‌ای وجود دارد و عقل این قضیه را استفاده می‌کند. پس نزاع طبق مبنای قدما نزاع صغروی است.

اینکه منکرین از قدما چگونه ادعا می‌کنند که از این جمله چنین حکمی را عقل استفاده نمی‌کند در جای خودش باید بحث شود و ما وارد آن نمی‌شویم که استدلال منکرین و ادله منکرین یا ادله مثبتین را بخواهیم بیان کنیم. آن در جای خودش در مفهوم شرط بحث می‌شود، اما اصل نزاع آنها در وجود یا عدم وجود مفهوم است که گفتیم نزاع در وجود یا عدم وجود مفهوم یک نزاع صغروی است.

بر مبنای متأخرین

بنابر مبنای متأخرین نیز مسئله همین طور است. زیرا بنا بر مبنای متأخرین بحث مفهوم بحث از دلالت ادات شرط یا اطلاق جمله شرطیه یا وضع ادات شرط بر معنای علیت منحصره است و مفهوم را مدلول التزامی آن می‌دانند.

اگر کسی قائل به مفهوم شد در واقع ادعا می‌کند چنین مدلول التزامی وجود دارد. کسانی که می‌گویند: ادات شرط برای دلالت بر علیت منحصره وضع شده، منظورشان این است که این قضیه ثابت است که اگر شرط نباشد حکمی هم وجود ندارد. پس چنین قضیه‌ای به عنوان مدلول التزامی جمله شرطیه وجود دارد.

منکرین هم معتقدند اساساً ادات شرط وضع نشدند برای دلالت بر علیت منحصره یا مثلاً اطلاق جمله شرط، دلالت بر علیت منحصره نمی‌کند. پس باز سخن از وجود یا عدم وجود مفهوم است، بحث از حجیت و اعتبار مفهوم نیست.

لذا هم بر مبنای قدما و هم بر مبنای متأخرین می‌توانیم بگوییم نزاع در باب مفاهیم یک نزاع صغروی است، یعنی در حقیقت نزاع در این است که آیا چیزی به نام مفهوم وجود دارد یا ندارد؟ بحث از حجیت و اعتبار مفهوم نیست، لذا می‌توانیم بگوییم نزاع یک نزاع صغروی است.

«الحمد لله رب العالمین»